

# شهادت

سرشناسه: آریاتزاد، سیدمحمد، ۱۳۴۱-  
عنوان و نام پدیدآور: فرازهایی از زندگی شهید حجت‌الاسلام سیدعباس موسوی قوچانی / تهیه و تولید معاونت فرهنگی و امور اجتماعی بیاد شهید و امور ایثارگران خراسان رضوی؛ مجری طرح اداره هنری، اسناد و انتشارات بیاد شهید و امور ایثارگران خراسان رضوی؛ گردآوری و بازنویسی سیدمحمد آریاتزاد.

مشخصات نشر: مشهد: نشر ایمان پور، ۱۳۹۸.

مشخصات فیزیکی: ۱۴ ص؛ مصورا رنگی؛  
فرست: ایثارنامه (مجموعه یادنامه شهدای شاخص خراسان رضوی)؛ ج ۱؛ ص ۱۹.  
شابک: ۹۷۸-۶۲۲-۶۶۰۸-۰۰۳

وضعیت فهرست نویسی: فیا

موضوع: موسوی قوچانی، سیدعباس. ۱۳۲۶-۱۳۶۱. --- دوستان و آشنایان --- خاطرات

موضوع: شهیدان --- ایران --- سرگذشتنامه

Martyrs -- Iran -- Biography: موضوع

Martyrs -- Iran -- Quchan -- Biography: موضوع

موضوع: شهیدان --- ایران --- قوچان --- سرگذشتنامه

موضوع: جنگ ایران و عراق، ۱۳۵۹-۱۳۶۷ --- شهیدان

Martyrs -- Iran -- Iraq War: موضوع

موضوع: جنگ ایران و عراق، ۱۳۵۹-۱۳۶۷ --- روحانیت

Martyrs -- Iran -- Iraq War: موضوع

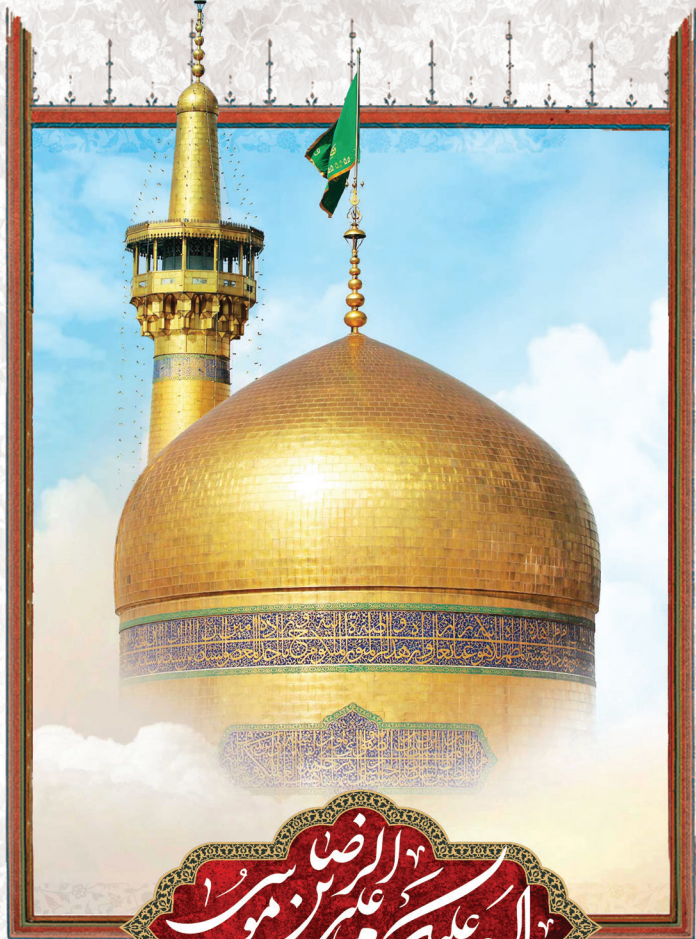
Clergy: موضوع

شناسه افزوده: سازمان بیاد شهید و امور ایثارگران استان خراسان رضوی. معاونت فرهنگی و امور اجتماعی  
شناسه افزوده: سازمان بیاد شهید و امور ایثارگران استان خراسان رضوی. اداره هنری، اسناد و انتشارات  
شناسه افزوده: ایثارنامه (مجموعه یادنامه شهدای شاخص خراسان رضوی)؛ ج ۱؛ ص ۱۹.

رده بندی کنگره: ۱۳۹۸ ج ۱۹ / DSRA6

رده بندی دیویی: ۹۰۲/۸۰۰۹۲۵

شماره کتابشناسی ملی: ۵۶۳۵۴۴



عَلَيْهِ السَّلَامُ  
رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ



ایثارنامه



مجموعه

**عنوان کتاب:** فرازهایی از زندگی شهید حجت الاسلام سید عباس موسوی قوچانی  
**عنوان فروست:** ایثارنامه (مجموعه یادنامه شهدای شاخص خراسان رضوی)  
**تهیه و تولید:** معاونت فرهنگی و امور اجتماعی بنیاد شهید و امور ایثارگران خراسان رضوی  
**مجری طرح:** اداره هنری، اسناد و انتشارات بنیاد شهید و امور ایثارگران خراسان رضوی

**گردآوری**

و بازنویسی: سید محمد آریانژاد

ویراستار: سید محمد آریانژاد

ناظر تولید: سید مجید حسینی

مدیر تولید: حمید دینانی

هماهنگی تولید: سید محمد آریانژاد

تطبیق اسناد: طیبیه وزیری

مدیر هنری: عباس پرچمی

دستیار صفحه آرا: بهناز فهمیده اسکندری

شمارگان: ۲۰۰۰ نسخه

ناشر: نشر ایمانپور

نوبت چاپ: اول، بهار ۱۳۹۸

شابک: ۹۷۸-۶۲۲-۶۶۰۸-۰۵-۳

قیمت: ۵۰,۰۰۰ ریال «غیر قابل فروش»

(چاپ و تکثیر این کتاب با ذکر منبع بلامانع است)

کلیه مطالب این کتاب بر اساس اطلاعات مرکز اسناد ایثار بنیاد شهید

و امور ایثارگران خراسان رضوی تدوین شده است)

## سخن اول

شهادت، فنا شدن انسان است برای نیل به سرچشمه نور و نزدیک شدن به هستی مطلق. شهادت عشق به وصال محبوب و معشوق در زیباترین شکل است. شهادت نه يك مردن، که يك انتخاب است: «وَلَا تَقُولُوا لِمَنْ يُقْتَلُ فِي سَبِيلِ اللَّهِ أَمْوَاتٌ بَلْ أَحْيَاءٌ وَلَكِنْ لَا تَشْعُرُونَ» (سوره بقره آیه ۱۵۴).

به عبارتی دیگر، شهادت صفتی از «حیات معقول» است؛ زیرا در حیات معمولی، انسان همواره خود و ادامه بی پایان خود را می خواهد؛ لیکن در حیات معقول، فرد آن زندگی پاک از آلودگی ها که خود را در مجموعه بزرگی به نام جهان هستیو در مسیر تکاملی می بیند که پایانش منطقه جاذبه الهی است؛ لذا شهید همواره زنده است و مرگ او در واقع انتقال از حیات جاری در سطح طبیعت به حیات طیبه پشت پرده آن می باشد.

و چنین مرگی است که به تعبیر پیامبر ﷺ شریفترین و بالاترین نوع مردن است (أَشْرَفُ الْمَوْتِ قَتْلُ الشَّاهِدِ)

و علی علیه السلام آن را گرامی ترین نوع مردن می داند. (اَكْرَمُ  
المَوْتِ الْقَتْلُ)

«شهیدان به ما میگویند شما خوف و حزن نداشته باشید.  
دلسردی و نومیدی نداشته باشید. نعمت الهی را، لطف  
الهی را، برکات الهی را در مقابل چشم ما نگه میدارند و  
این آن چیزی است که ما امروز به آن احتیاج داریم.»  
(امام خامنه ای ۱۳۹۴/۷/۵)

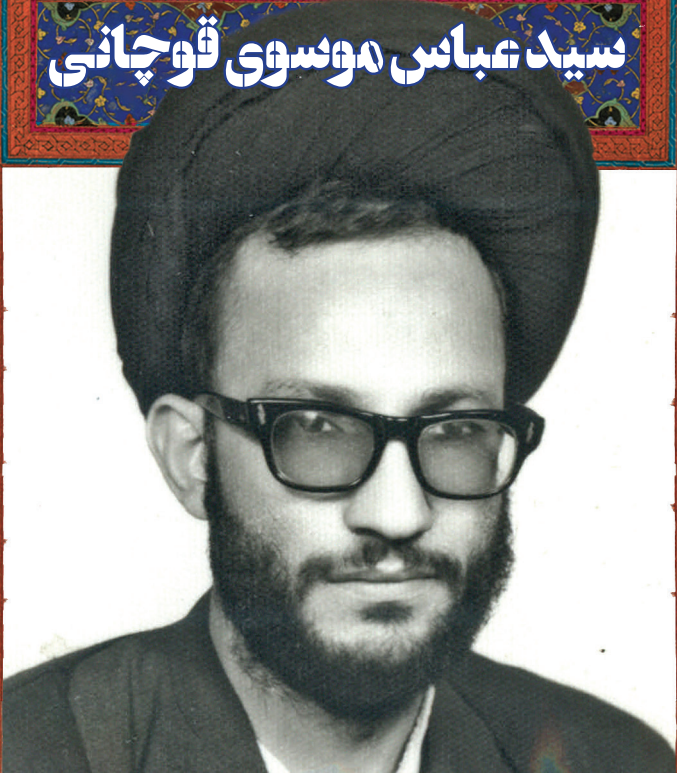
(فَرِحِينَ بِمَا آتَاهُمُ اللَّهُ مِنْ فَضْلِهِ وَيَسْتَبْشِرُونَ بِالَّذِينَ لَمْ  
يَلْحَقُوا بِهِمْ مِنْ خَلْفِهِمْ أَلَّا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ؛  
سوره آل عمران آیه ۱۷۰)

بدیهی است که در این سلوک معقول، تکریم و تعظیم  
شهیدان، تلاشی مقدس است در برافراشتن پرچم های  
سرخ استقلال و آزادی بشریت، از یوغ ذلت و اسارت و گام  
بلندی است در راستای احیای ارزش های مکتب توحید و  
عدالت؛ زیرا که، «شهادت، مرگ در راه ارزش هاست» و هر  
شهید، مشعلی است که در بلندای عزت و سرافرازی يك  
ملت، جاودانه می درخشد.

**معاونت فرهنگی و امور اجتماعی**

**بنیاد شهید و امور ایثارگران خراسان رضوی**

# سید عباس موسوی قوچانی



محل تولد: روستای قلعه عباس از توابع قوچان

تاریخ تولد: ۱۳۲۴/۸/۲۴

محل شهادت: رقابیه

تاریخ شهادت: ۱۳۶۱/۱/۶

گلزار: بهشت زهرا تهران

آخرین سمت: معاون تیپ امام حسین علیه السلام

روحانی شهید حجت الاسلام سید عباس موسوی قوچانی در چهاردهم آبان ماه ۱۳۲۴ در روستای قلعه عباس از توابع شهرستان قوچان در خانواده‌ای کشاورز به دنیا آمد. در دوران کودکی پدرش، میرزا علی اکبر را از دست داد و مادرش با زحمات بسیار زیادی او را بزرگ کرد. او در کودکی فقر و محرومیت را از نزدیک تجربه کرده بود و به همین دلیل بیش از سایرین، معنای واقعی گرسنگی و تهیدستی را درک می‌کرد.

برای تحصیل وارد حوزه‌ی علمیه قوچان شد و مقدمات علوم اسلامی را فرا گرفت. در سن ۱۷ سالگی برای ادامه‌ی تحصیل، کسب علم و معرفت بیشتر و سیراب شدن روح تشنه‌ی خود به حوزه‌ی علمیه نواب مشهد رفت. از محضر اساتید و علمای



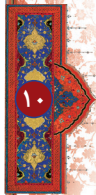
این حوزه بهره برد و با دنیای معارف اسلامی آشنا شد. سپس برای تحصیل و ادامه ی فعالیت های خود به شهر قم عزیمت کرد و در مدرسه فیضیه ی قم زیر نظر اساتیدی همچون آیت ا... مشکینی کسب معرفت نمود. این سیر تحصیلی سید عباس، موجب آشنایی او با مبارزات سخت و مبارزین آگاه و از جان گذشته با رژیم طاغوت گردید. با گسترش دانش و همچنین برقراری ارتباط با انقلابیون مبارز، شهید آرام و قرار نداشت و روحیه ی تسلیم ناپذیری و پرچنب و جوش او هر لحظه مسیری را در مقابلش قرار می داد.

او در قیام ۱۵ خرداد ۱۳۴۲ به رهبری امام خمینی علیه السلام حضور فعال داشت. در سال ۱۳۵۰ به اتهام تکثیر و پخش بیانیه های امام خمینی علیه السلام در تحریم جشن های ۲۵۰۰ ساله شاهنشاهی بازداشت و شکنجه های سختی را متحمل شد. یک سال بعد به علت افشاگری بر علیه رژیم خود کامه شاهنشاهی دستگیر و به مشهد فرستاده شد.

با حضور در مشهد مجدداً در حوزه علمیه به

ادامه‌ی تحصیل پرداخت. در این زمان به جمع " روحانیت مبارز مشهد " پیوست و با حضرت آیت ... خامنه‌ای مُتَلَّی، طبسی، شهید هاشمی نژاد، شهید کامیاب و سایر انقلابیون و مبارزان این شهر آشنا، همراه و همگام شد. از محضر حضرت آیت ... خامنه‌ای مُتَلَّی بهره گرفت. بدین شکل سید عباس در دید عوامل سرکوب و شکنجه گرساواک قرار گرفت و از آن به بعد سال‌های در بدری، اسارت، شکنجه، مبارزه و فعالیت‌های سیاسی و اجتماعی شهید موسوی آغاز گردید. او وارد شکل و مسیر دیگری از زندگی خود قرار گرفت. طرز فکر و شیوه‌ی زندگی او تغییر کرد.

برای دور شدن از جو اختناق، مخفی شدن از دید عوامل ساواک و از سویی دیگر افزایش دانش و بالا بردن سطح آگاهی و علمی و معرفتی خود به حوزه‌ی علمیه نجف اشرف به عراق سفر کرد و مدتی را در آن جا به کسب فیض در محضر اساتید به نام پرداخت. با برگشت سید عباس به ایران، مبارزات او در



مسجد امام حسن عسگری علیه السلام و مسجد کرامت در کنار آیت ا... خامنه‌ای ظله الله و سایر روحانیون مبارز مشهد ادامه داشت.

با استفاده از تعلیمات استاد بزرگوارش، حضرت آیت ا... خامنه‌ای ظله الله در اسفند ماه سال ۱۳۵۳ کتاب مهم و ارزشمند "شیوه امامان شیعه" با نام مستعار "سادات حسینی" را تألیف کرد. در ماه مبارک همان سال دو سخنرانی پرشور ایشان، ساواک را به وحشت انداخت.

این مجاهد مبارز در مهرماه سال ۱۳۵۴ بار دیگر در چنگال دژخیمان رژیم ستمگر اسیر و محکوم به دو سال زندان گردید. با آزادی از زندان مجدداً به فعالیت‌های خود بر علیه حکومت در کنار مردم مبارز مشهد پرداخت و با ساماندهی، مدیریت و نظم بخشیدن راهپیمایی‌ها، ایراد سخنرانی و تکثیر و توزیع اعلامیه‌های امام خمینی رهبر در شهر مشهد، تلاش‌های خود را در محور انقلاب منسجم و متمرکز کرد.

با پیروزی انقلاب در ایجاد و ساماندهی تشکیلات کمیته انقلاب اسلامی نقش سازنده و مؤثری داشت. در دستگیری ضد انقلاب، منافقین، عوامل بازمانده رژیم شاهی و جنایتکاران ساواک بسیار کوشا بود و برای محاکمه‌ی آنها تلاش می‌کرد. با شروع جنگ تحمیلی به مقابله با دشمن متجاوز شتافت و با توجه به دوره‌های آموزش رزمی و جنگاوری که گذرانده بود، در مناطق جنگی در زمینه‌ی دفاع و هم در حوزه‌ی تبلیغات و فرهنگی فعالیت می‌کرد.

سید عباس در عملیات ثامن الائمه علیه السلام، شکست حصر آبادان از ناحیه‌ی پامجروح شد. سرانجام پس از سال‌ها مجاهدت و تلاش در سحرگاه ۱۳۶۱/۰۱/۶ در منطقه‌ی رقابیه طی عملیات فتح المبین با اصابت ترکش نارنجک به ناحیه سر، به شهادت رسید و بنا بروصیت ایشان در گلزار بهشت زهرا تهران علیه السلام در خاک ابدی آرام گرفت.

همیشه حاج آقای ذبیحی (پدر همسر شهید) از ایشان خبر می‌گرفتند. یک روز به ایشان گفتند، شما خیلی پسر خوب و مقاوم و استوار! من دختری مناسب شما دارم، اگر بخواهید، می‌توانید داماد من شوید. بعد حاج آقا ذبیحی پیشنهاد کردند، سید مؤافقت کرد و دخترشان را به ایشان دادند.

یک روز شهید موسوی به خانه‌ی ما آمده بودند و برای اولین بار همدیگر را در حیاط خانه دیدیم. ایشان با پدرم پیرامون ازدواج صحبت‌هایی کرده بودند. پدرم بعداً به من گفتند و من هم به پیشنهاد ایشان در مورد ازدواج با سید عباس جواب مثبت دادم.

چون پدرم استاد ایشان بود، شناخت خوبی از او داشتند و می‌دانستند شهید دارای خُلق و خوی مثبتی است. خواستگاری ساده‌ای توسط ایشان انجام شد و ما با سادگی تمام ازدواج کردیم. عروسی ما ساده و بی‌آلایش برگزار شد. من در سن ۱۷ سالگی با شهید قوچانی که ۲۴ سال داشتند، ازدواج کردم. مدت زندگی مشترک ما ۱۲ سالو حاصل این ازدواج ۵ فرزند، چهار پسر و یک دختر بود.

معصومه ذبیحی، همسر شهید

حاج سید علی اکبر، پدر شهید موسوی از عرفا و دارای مقامات عرفانی خاص و معنوی بودند و یقیناً در تربیت فرزند، چنین پدری مؤثر هم بود. هم مسایل قبل از تولد و بعد از تولد و دقت‌هایی که آن بزرگوار در لقمه و خوراک حلال و امور دیگر، و همچنین آن دعاهایی که می‌کردند یقیناً در تربیت مؤثر بوده است. من خودم اعتقاد دارم که این شهید به دعای پدرشان، چنین توفیقاتی داشتند.

مادرشان با زحمات بسیار و طاقت فرسایی، شهید موسوی را بزرگ کرد. مادر ایشان سادات حسینی بودند و پدرشان سادات موسوی بودند. هم‌چنین اجداد این‌ها هم انسان‌های بزرگ و صاحب کراماتی بودند.

**علی موسوی قوجانی، فرزند شهید**

از نظر ایثار و از خودگذشتگی ایشان باید بگویم، ما از اول زندگی هر چه، زمین، خانه و وسایلی که داشتیم، می‌گفتند همه باید استفاده کنند. اگر اتاق خالی داشتیم و دوستانشان خانه نداشتند، ایشان آن‌ها را در آن اتاق اسکان می‌دادند. ما چهار اتاق داشتیم. ایشان می‌گفتند که یک اتاق برای ما کافیست. با این‌که ما وضع مالی خوبی نداشتیم، ایشان خیلی کمک کردن را دوست داشتند. به من می‌گفتند از آن‌ها پذیرایی کنیم.

گاهی اوقات خسته می‌شدم. به من می‌گفتند، کسی که ایثار گری می‌کند، خسته نمی‌شود! کسی که برای رضای خدا کار کند، آن خستگی



خوب است. من هم با انگیزه‌ی رضای خدا قوت می‌گرفتم.

ایشان اگر با کسی دوست می‌شد، آن دوستی به رفت و آمد خانوادگی می‌کشید و به این ترتیب دوستی آن‌ها ادامه پیدا می‌کرد.

مشهد شهر زیارتی بود و اغلب دوستان از شهرستان‌های قم، کرج و ... به مشهد مراجعه می‌کردند. آن‌ها که می‌آمدند ما حتی زیرزمین خانه را در اختیار آن‌ها می‌گذاشتیم و خارج از خانه، جایی دیگر شب را می‌گذراندیم.

به نماز و روزه‌ی فرزندان مان - قبل از سن تکلیف - خیلی اهمیت می‌داد. دخترم هنوز به سن تکلیف نرسیده بود که نماز می‌خواند و روزه می‌گرفت. پسرها هم، به نماز و روزه قبل از سن تکلیف خیلی عمل می‌کردند. ایشان روی تربیت فرزندانمان خیلی کار کردند تا آن‌ها را شجاع بار بیاورد و از دشمن و یا هر کسی که بخواهد به آن‌ها زور بگوید، نترسند.

همیشه می‌گفتند: هیچ وقت مظلوم نباشید! از مظلوم، ظالم به عمل می‌آید! هر وقت ظالم ادعای حق کرد، شما هم از حقتان دفاع کنید و حقتان را بگیرید.

**معصومه ذبیحی، همسر شهید**



بعضی اوقات می‌گفتم: آقای موسوی خیلی خسته شده‌اید. شهید می‌گفت: من پدر خستگی را در می‌آورم. حالا به تعبیر خودم، ایشان خستگی را خسته می‌کرد! در چند سالی که با هم زندگی کردیم، چندین بار به زندان رفتند. هر وقت از زندان آزاد می‌شدند، یک مقدار استراحت می‌کردند و دوباره بلند می‌شدند و برای کارهایشان برنامه ریزی می‌کردند. بعد از آزادی مدتی تحت تعقیب بودند. یک مقداری مراقب بودند و برنامه‌ها تغییر می‌کرد. رفت‌وآمدها با دوستان کم می‌شد. بعد به مرور کارهایشان را دوباره شروع می‌کردند.

ایشان کارشان برای رضای خدا بود و از مطرح شدن اعمالشان در رسانه‌ها خودداری و بقیه را به این کار ترغیب می‌نمودند، چون رضایت خدا را در مخفی بودن کارهای خیر می‌دانستند. در اوایل انقلاب که نفت کم بود، اگر کسی می‌گفت که ما نفت نداریم، ایشان از منزل برای آن‌ها نفت می‌برد و وقتی به ایشان می‌گفتیم که خودمان نیاز داریم. ایشان می‌گفتند: انسان در نداشتن اگر انفاق کند کار خیر انجام داده است. غیر از نفت نیز اگر مردم نیاز دیگری هم داشتند ایشان از خانه وسایل و مواد غذایی و به نیازمندان می‌داد.

در این جا لازم می‌دانم به سهم همسر مؤمنه و فهیمه‌ی شهید موسوی در توفیقات آن شهید اشاره کنم. ایشان سهم بسزایی در مبارزات شهید داشتند. در زمانی که ایشان در زندان بودند، با صبر و تحمل زیادی او را یاری می‌دادند و چه در زمان آزادی، که مشارکت جدی داشتند. از مهمانان که عمدتاً افراد انقلابی بودند و برای مسایل انقلاب به منزل شهید رفت و آمد می‌کردند، با کمال احترام و متانت و شکیبایی پذیرایی می‌نمودند. به طوری که شاید به توان گفت روزی نبود که در سر سفره‌ی ایشان چند نفر مهمان نباشند! این صبر و تحمل از سوی همسر محترمه‌ی ایشان تحسین برانگیز بود.

**محمد رجایی، دوست شهید**



در ۱۲ سال زندگی مشترک، در سخت ترین شرایط زندگی می‌کردیم اما چون انگیزه‌ی الهی بود، تحمّل می‌کردیم. ایشان می‌گفتند: "اگرش را خدا می‌دهد" با ایشان ۶ یا ۷ سال بیشتر زندگی مشترک نداشتیم. چون یا در زندان و یا در فعالیت‌های سیاسی در خدمت مردم بودند.





ایشان به امام رضا علیه السلام ارادت بسیار خاصی داشتند و در زندان دلشان برای زیارت امام رضا علیه السلام بسیار تنگ شده بود. به ساواک می‌گویند: شما مرا برای زیارت امام رضا علیه السلام ببرید، شما هر اطلاعاتی بخواهید من اعتراف می‌کنم. ساواک که دیده است ایشان زیر شکنجه هیچ اعترافی نمی‌کنند، به این امر رضایت می‌دهند و ایشان را تحت شرایط شدید امنیتی برای زیارت می‌برند، بعد که بر می‌گردند، می‌گویند خوب اعتراف کنید. ولی ایشان می‌گویند: من برای دادن اطلاعات به شما حرم استخاره گرفتم و بد آمده است. بنابراین شرمنده، نمی‌توانم اعتراف کنم. و دوباره شکنجه‌ها شروع می‌شود.

**سید حسین موسوی، فرزند شهید**

زمانی که با شهید هم رزم بودیم به محض این که به منطقه رسیدیم، ایشان شروع به بوسیدن یکایک سربازان و بسیجیان حاضر در آن جا کرد. من به ایشان گفتم: حاج آقا می خواهید تا آخر خط همه را ببوسید؟! ایشان فرمودند: این‌ها جانشان را در طَبَقِ إِخْلَاص گذاشته اند و آمده اند، آن وقت شما می گوئید که می خواهید همه را ببوسید؟! بله. من این کار را خواهم کرد. یکایک بچه‌ها را در بغل گرفتند و بوسیدند.

نعمت!... پاوی، هم رزم شهید

شهید سید عباس موسوی قوچانی یکی از ارکان  
 برگزاری، مدیریت و نظم بخشیدن به تظاهرات  
 مردم قهرمان مشهد بود و بنده و آقای شبیانی با  
 ایشان همکاری می‌کردیم. در زمانی که تظاهرات  
 مردمی همه گیر شده بود مرکز تظاهرات و تجمع  
 تظاهرکنندگان، منزل آقای مرعشی بود که در  
 حوالی مسجد شاه سابق قرار داشت. کنترل بلندگو  
 و پخش پیام‌های امام و سخنرانی‌های کوتاه بر  
 عهده‌ی جمع ۵ نفره‌ای بود که زیر نظر این شهید  
 عزیز انجام وظیفه می‌نمودیم که عبارت بودند  
 از: حجت الاسلام محمد شبیانی، حجت الاسلام  
 برادران صدیقی، حجت الاسلام فقیهی و بنده. البته

از این چهار و پنج نفر، بنده و حجت الاسلام شیبانی با شهید موسوی نزدیکتر بودیم. ما منزل ایشان هم رفت آمد داشتیم.

پس از فراگیری تظاهرات و شرکت خیل عظیم مردم، وظیفه‌ی بنده و آقای شیبانی با شهید تهیه‌ی پلاکاردها، تشکیل انتظامات برای راهپیمایی و کنترل شعارها و بلند گوه‌ای راهپیمایی بود. البته از افراد دیگری هم استفاده می‌شد.

محمود رجایی، هم رزم شهید



یکی از کارهایی که شهید به ما محول کرده بود، ارسال پیام‌های امام خمینی علیه السلام از طریق تلفن به علمای شهرستان‌های استان خراسان بود که از طریق تلفن منزل خودشان صورت می‌گرفت. نکته‌ی قابل توجه برای ما این بود، علی‌رغم این که ایشان تحت نظر ساواک بودند ولی همیشه تعداد زیادی از اعلامیه‌های امام در منزل ایشان وجود داشت و مرکز فعالیت‌های ما جهت سازماندهی و تدارکات منزل ایشان بود و شهید موسوی هیچ‌گونه ترسی از ساواک نداشتند.

محمود رجایی، هم‌رزم شهید

دوستانی که با حاج عباس موسوی کار می‌کردند از ایشان درس یاد می‌گرفتند. از جمله این‌که ایشان در فعالیت‌ها اهل ریا و تظاهر نبودند و صرفاً سعی و تلاششان این بود که برای خدا کار کنند و معتقد بودند اگر افراد به هر میزان کار نیکی انجام می‌دهند، مخفی باشد، اجرش بیشتر است. شهید به هیچ وجه اهل غیبت نبودند.

یکی از خصوصیات شهید موسوی این بود که از نزدیک به همکاران سر می‌زدند و جوای زندگی آن‌ها بودند تا اگر مشکلی داشتند، در رفع مشکل کوشا باشد. شهید موسوی فردی بسیار متواضع بودند و در کارها نظر دیگران را می‌خواستند. به نظرات افراد احترام می‌گذاشتند.

**مجید براتیان، همکار و خواهرزاده شهید**





سال‌های ۵۸-۵۹ در کمیته انقلاب اسلامی مشهد، بخش "اطلاعات و تحقیقات" به سرپرستی شهید موسوی تشکیل شد. این بخش بیشتر پی‌گیر کارهای گروهک‌هایی مثل منافقین و ... بود. با توجه به شناختی که ایشان از آن گروهک‌ها در زندان بدست آورده بود، به خوبی از افکار التقاطی آن‌ها مطلع و آن‌ها هم ایشان را می‌شناختند. با اقداماتی که انجام شد از تلفات مالی و جانی بسیاری جلوگیری به عمل آمد. چندین بار در فهرست‌های قرمزی که به دست ما می‌رسید، اسم ایشان جزو افرادی بود که منافقان قصد ترور آن‌ها را داشتند.

**مجید براتیان، همکار و خواهرزاده شهید**

شهید موسوی، علی رغم نوشته‌ی آیت... مشکینی که ایشان را به عنوان نماینده و مُبَلِّغ معرفی می‌کرد، به عنوان یک رزمنده با لباس عادی در جبهه حضور پیدا می‌کرد. البته سخنرانی و صحبت‌هایی هم داشت، اما اصرار می‌کرد به عنوان یک رزمنده‌ی معمولی مطرح شود و کسی ایشان را نشناسد. در واقع ایشان در هیچ جا به دنبال مطرح شدن و شناخته نبود.

بیشترین توصیه، تأکید و تأثیری که ایشان روی دوستانش داشت، مسأله‌ی توکل به خدا بود و می‌گفت: "با توکل به خدا می‌توانید هر مشکل و سختی را پشت سر بگذارید. به شرط این که اول خودمان حرکت کنیم و بعد از خداوند بخواهیم که کمک رسان و پشتیبان ما باشند. من این نکته مثبت را از ایشان فرا گرفتم و تا حد ممکن در زندگی خودم به آن پای بند هستم.

در سال ۱۳۵۰ مأموران ساواک اطلاعاتی مبنی بر فعالیت شهید موسوی بر علیه جشن های ۲۵۰۰ ساله‌ی شاهنشاهی بدست آورده بودند. در آن سال به خاطر پیام امام خمینی علیه السلام که شامل، وضعیت مردم ایران، فقر و فلاکت مردم، تسلط ابر قدرت‌ها بر جهان، بالاخص ایران، حیف و میل اموال بیت‌المال در آن جشن‌های شاهنشاهی و... بود، رژیم حساسیت خاصی نسبت به افراد انقلابی بدست آورده بود.

شهید موسوی قوچانی، مبارزی فعال و سابقه دار بود و رژیم فهمیده بود که ایشان حرکت‌هایی در زمینه‌ی توزیع پیام امام و... انجام داده است و طبعاً

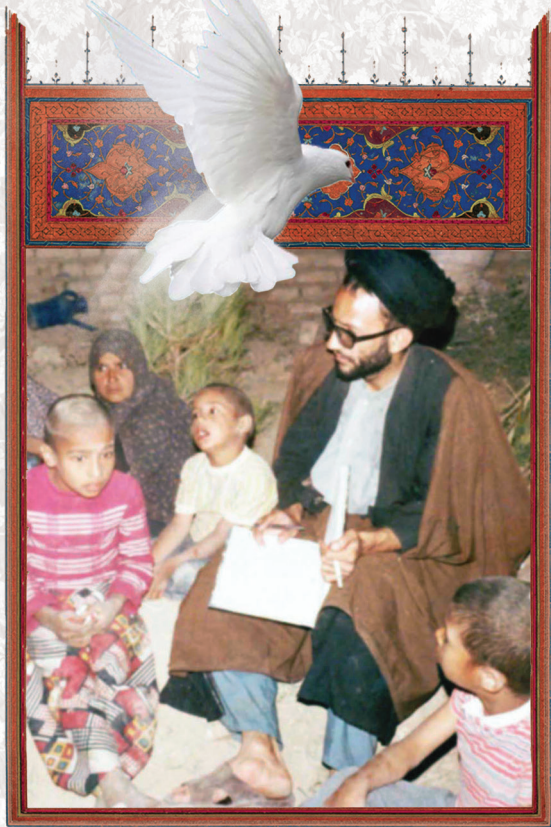


می خواهد این اطلاعات را از ایشان استخراج کند تا به ریشه‌ها و تشکیلات برسد. آن‌ها می‌دانستند که شهید موسوی این اطلاعات را دارد.

ولی ایشان به هیچ وجه بروز نمی‌داده و اعتراف نمی‌کرد. به همین خاطر شکنجه‌های روحی و جسمی شدیدی روی ایشان انجام می‌شد.

**علی صادقی، دوست شهید**

یک جنبه از روش‌های مبارزه شهید موسوی، مبارزه علنی در قالب سخنرانی‌ها و صحبت‌های ایشان بود که آنچه از آن‌ها در نهایت بر می‌آمد این بود که نظام فعلی قابل قبول نیست. برخی دیگر از این حرکت‌ها، حرکت گروهی بودند که شهید به همراه عده و گروهی از افراد، از جوانان با هم فعالیت‌ها و حرکات مبارزاتی انجام دادند. جنبه‌ی دیگر، حرکات و مبارزات مخفی شهید بود و طوری انجام می‌شد که حتی سایر افراد و خانواده هم خبردار نمی‌شدند.



در چهارراه عامل مشهد، مسجدی وجودی داشت که شهید موسوی امام جماعت آن بود و آن جا را اداره می کرد. صندوق قرض الحسنه و کتابخانه‌ی فعالی دایر شد که تعداد زیادی از جوان‌ها را جذب کرده بود. جلسات هفتگی داشت و در توزیع کتاب‌های انقلابی بسیار فعال بود. فعالیت در این مسجد به دستگیر شدن و زندان رفتن ایشان منجر گردید. در زندان هم از معدود افرادی بود که هر چه قدر شکنجه شد، یک آخ نگفت!



از خصوصیات دیگر این روحانی مؤمن، جوان شهید این بود که ایشان زندگیش زاهدانه بود. بارها یک لانه و آشیانه‌ای برای خودش درست کرد (پول و زندگی که به آن صورت نداشت) به کمک دوستان توانست یک لانه‌ای، یک خانه‌ای درست کند. بعد هم به یک صورتی به هم زد و به هم ریخت. توی خانه‌اش وضع داخل زندگیش، وضع فقیرانه و زاهدانه‌ای بود. در حالی که می‌توانست بهتر از آن بکند (برایش این امکان وجود داشت). از جمله خصوصیات دیگر ایشان این بود که متعبد بود. نماز با حالی می‌خواند. نمازش، نماز با توجهی بود. من خیلی خوشم می‌آمد از این

که ایشان نمازش با توجه و حضور قلب بود. یک خصوصیات این طوری داشت. به هر حال خیلی از این جهت ممتاز بود. آن وقت یک چیز دیگر داشت.

یک خصوصیت دیگری که در ایشان بود، این بود که اهل ابتکار و نوآوری بود. یعنی اگر چنانچه یک مطلبی به او داده می‌شد، یک ایده‌ای، یک فکری که در اختیار او قرار می‌گرفت، آدمی نبود که صد درصد همان را در فکرش یادداشت کند و بعد این جا و آن جا بگوید. بلکه آن را می‌پرداخت، می‌پخت و به آن می‌افزود و چیزهای جدیدی را از آن استنباط و استخراج می‌کرد. شکوفایی داشت، رشد داشت. البته درس خوان بود، علاقمند به درس بود.

یاد این دوست عزیز که بیش از ۱۲ سال با من آشنا بود و در مراحل گوناگون زندگی مبارزاتی با ما شریک، همگام و همکار بود. برای من بسیار هیجان انگیز است، به خصوص که امروز آن عزیز در زمره شهیدان گلگون کفن ایران و انقلاب اسلامی قرارداد و انشا... درجات عالیه بندگان شایسته خدا و در زمره سرخ رویان درگاه الهی است. امیدوارم که ما هم به این سعادت نایل بشویم.



در سال ۱۳۵۰ جشن "۲۵۰۰ ساله" موهوم و مسخره‌ای بود که دار و دسته شاه راه انداخته بودند. برای این که جشن خوب اجرا شود و مبادا هیچ‌گونه مخالفتی انجام بگیرد، احتیاطاً ماه‌ها قبل از این که جشن شروع شود، عده‌ای از عناصر مبارز را از سراسر ایران دستگیر کردند. هر کس را که فکر می‌کردند ممکن است مزاحمتی ایجاد کند، گرفتند.

می‌دانید، این همه میهمان، تشکیلات و مبارزین می‌خواستند نگذارند این جشن را آن عناصر مرتجع بدبخت به خوبی انجام بدهند. اعلامیه‌هایی منتشرشده بود، کارهایی انجام گرفت، یک عده از این طلبه‌های دوستان من، از جمله آقای موسوی

شهید عزیزمان هم جزو کسانی بود که شدیداً فعالیت می‌کرد و جزو فعالین این ماجراها بود.

در مهر ماه سال ۱۳۵۰ بنده را دستگیر کردند! دوم مهر ماه بود، من را گرفتند. یک روزدیم که صدای آقای موسوی می‌آید. فهمیدم بله ایشان را هم دستگیر کردند و در سلول دیگر هستند! اتفاقاً آقای موسوی را بعد از یکی دو روز آوردند، همسایه‌ی من کردند. یعنی دو تا سلول با من فاصله داشتند. آن‌جا فراموش نمی‌کنم حالتی را که از شکنجه‌ی سخت این برادر برای من و همه‌ی زندانی‌ها حاصل شد!

سخت‌ترین شکنجه‌ها را آن روزها در زندان به آقای موسوی می‌دادند. روزگار بسیار سختی بر آقای موسوی گذشت. موسوی را می‌بردند تو اطاق برای کتک، به شدت می‌زدند، بعد می‌آوردند در سلول می‌انداختند. بعد بازوها می‌آمدند داخل سلول و بنا می‌کردند از او پرسیدن. باز هم جواب نمی‌داد و باز با لگد و این چیزها از او پذیرایی می‌کردند. در

یک روز، یک بار ۳ مرتبه او را بردند به بازجویی و هر ۳ بار کتک زدند و آن قدر این کار عجیب بود که بار سوم که می بردند، من فکر می کردم که لابد بردند که از او عذرخواهی کنند و یا قدری ملامت کنند. آخر ۳ مرتبه یک نفر را در یک روز در فاصله بعد از ظهر تا شب بیرند، این خیلی چیز عجیبی بود و دیگر ایشان نمی توانستند راه بروند، افتاده بود. زیر بغلش را گرفتند و بعد هم دیگر نیاوردندش سلولی که نزدیک سلول من بود و بردند دیگری.

باید بگویم آقای موسوی بعد از انقلاب تمام ساعاتش در خدمت انقلاب بود. یعنی یک روز (شاید بتوانم بگویم یک روز) نشد که ایشان در خدمت انقلاب نباشد. در کمیته بود، درسپاه بود، در آستان قدس بود، بعد هم که آمد جبهه و در جبهه هم بود و در جبهه هم شهید شد.

از خدای متعال علو درجات این مرد عزیز، این شهید عالی مقام، این روحانی محترم که یقیناً در پیشبرد مبارزات آن ناحیه از کشور مؤثر بود را از خدای متعال مسئلت می‌کنم.

از بیانات مقام معظم رهبری علیه السلام در مورد شهید





سید عباس در برقراری عدالت خوب بودند. مثلاً در حل مسایل و مشکلات بین افراد، به آشنا یا غریبه بودن طرفین توجهی نداشت. اصلاً طوری نبود که طرف آشنا را بگیرند! خدا را در نظر داشتند و از خدا نمی گذشتند. من که داماد ایشان بودم، در مسجد دیدم او را گفتم: یک سهمیه برای من قراربدهید؟ یک سیگار روشن کرد و گفت: این را کف دستم می گذارم اگر نسوخت، من هم در آن دنیا نمی سوزم!

ایشان نماز را سنگین می خواند. حال نماز سید عباس غم زده و پیش خدا همیشه عاجز بود. با طمأنینه نماز می خواند. با غم و غصه می خواند. ایشان می گفت: وقتی شروع به خواندن نماز می کنی، باید خضوع داشته باشید، نباید تکبر داشته باشید!

ایشان جمعی را در منزل یکی از دوستان دعوت کردند و طرح "صندوق قرض الحسنه قرآن و عترت" را ریختند. می‌گفتند: هدفمان از ایجاد صندوق قرض الحسنه این باشد که ما فقط به افراد کارگر و امثال این‌ها وام بدهیم و وام هم طوری باشد که این‌ها بتوانند پرداخت کنند. پس از مدتی برای آن‌ها کار تولیدی برایشان ایجاد کنیم.



گاهی بعد از درس، در منزل ایشان جلسه‌هایی تشکیل می‌شد. من هم بعد از مدرسه به منزل ایشان می‌رفتم. در مورد مسایل سیاسی صحبت می‌شد. ایشان نوار، سخنرانی، اعلامیه و مخصوصاً رساله‌ی امام خمینی علیه السلام تهیه می‌کردند و من در طبس، قاین، مشهد و چه در شهرمان، فردوس توزیع می‌کردم. اطلاعیه و اعلامیه‌ی جدید به صورت مرتب توسط ایشان به دست ما می‌رسید و بعد تکثیر می‌شد. ما آن‌ها را در مشهد یا شهرستان‌ها پخش می‌کردیم.

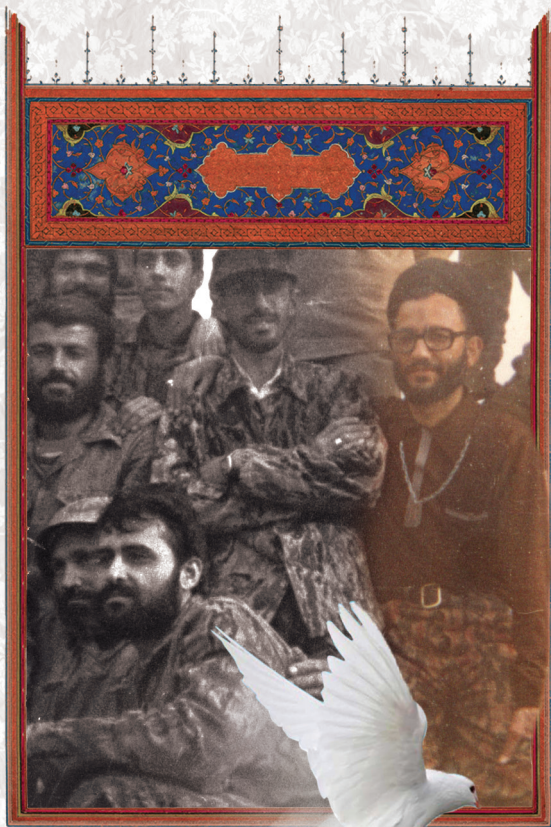
**حسن ربانی، دوست شهید**

روش اعتقادی و مبارزاتی ایشان این بود که باید امام را یاری کرد و یکی از راه های کمک به امام و نجات مردم این است که به مردم آگاهی داده شود و ایشان می گفتند: "ما باید اعتقادات مردم را بسازیم که مردم از نظر اعتقادی تشخیص دهند که این حکومت، حکومت ظالم و ستمگری است و اسلام دارد از بین می رود." لذا ایشان در همان زمان کتابی به نام "امامان شیعه" نوشتند و در کتاب روش های مبارزاتی امامان را بیان کردند. یکی از روش های آنان، آگاهی مردم بود.

شهید موسوی خصوصیتی داشت که واقعاً انسان را جذب خودشان می‌کرد. مثلاً، وقتی ایشان در سلول انفرادی بودند، همان سربازی که او را به دستشویی می‌برد، ایشان طوری با آن سرباز برخورد می‌کرد که جذب شهید موسوی می‌گردید و موجب می‌شد به جای این که دستمال را به چشم بیندد، به پیشانی او بیندد. به نظر می‌رسد توسط همین مأمورین که برخوردشان با زندانیان خیلی خوب بود، گاهی خبرها به بیرون رد و بدل می‌شد.

**حسن ربانی، دوست شهید**





شهید موسوی در آخرین دیدار با بچه‌های کمیته انقلاب اسلامی حدیثی را نقل می‌کنند. آن حدیث روایت معروفی از حضرت علی علیه السلام بود که: "دشمن ترین دشمنان شما، همان دشمنی است که در درون خود شماست. به نام هوای نفس" و ایشان تمام صحبتش در مورد همین هوای نفس بود تا ما تحت تأثیر هوای نفس قرار نگیریم و بزرگترین جهاد این است که با هوای نفس مبارزه کنیم. بیشترین بحث ایشان در مورد هوای نفس و همین روایت شریف از حضرت امام علی علیه السلام بود.

**حسن ربانی، دوست شهید**

یادم هست وقتی از جبهه صحبت می‌کردم ایشان هم لبخند می‌زد و هم گریه می‌کرد و می‌گفت: "این جا صحبت از دنیا و ریاست و ... است. اما آن جا که می‌روی، جز خدا چیز دیگری مطرح نیست و اگر می‌خواهید به خدا برسید، باید به جبهه بروید.

"از روحيات شهدا که تعريف می‌کرد، می‌گفت: "مثلاً یک جوان روستایی حرکت کرده و به خاطر اسلام و حفظ نظام، برای حفظ کشور از زن و بچه و همه چیز دست کشیده و به جبهه آمده، حالا من طلبه سال‌ها قبل از انقلاب، دم از مبارزه

می‌زدم و مسئله شهادت را مطرح می‌کردم، چرا  
باید در شهر بمانم و جا بزنم؟!  
ایشان وقتی به جبهه مشرف می‌شدند، همیشه  
با بچه‌هایی که در جنگیدن و خط مقدم پیشگام  
بودند، همراه بوده و سعی می‌کردند به سنگرها زیاد  
سر بزنند.



**حسن ربانی، دوست شهید**

ایشان یک شب به اتاق ما در مدرسه نواب آمد و گفت: "می‌خواهم دفتر اوقاف را آتش بزنم!" ساواک در مدرسه‌ی نواب دفتری گذاشته بود که در آن جا طلبه‌ها را کنترل می‌کرد، منتهی از به بهانه‌ی دفتی اوقاف بود!

من به ایشان گفتم: "این کار عملی نیست و خطرناک است و نمی‌توانید!" ایشان گفت: خیلی ساده است و صحنه اش را برای من ترسیم کرد و گفت: "از بالای در اتاق مدیر مدرسه که پنجره‌ی کوچکی داشت آتش را به داخل می‌اندازم و تمام!" ما فردا صبح که بیدار شدیم دیدیم که ایشان دفتر را آتش زده است.

حسن هاشمی گنابادی، دوست شهید

ایشان بیشترین تأثیر را در اطرافیان داشتند، جاذبه‌ای شخصی و رفتاری که در او به راحتی یافت می‌شد. یکی از بارزترین جاذبه‌ها، اخلاص ایشان بود. همه چیز او برای رضای خدا بود. همه را برای اسلام می‌خواست. اگر حرکتی می‌کرد، حرفی می‌زد، برای رضای خدا انجام می‌داد.

یادم هست قبل از انقلاب که کسی امام را نمی‌شناخت، به ما می‌گفت: "شما به افراد مسن و پیر کاری نداشته باشید که از چه کسی تقلید می‌کنند. شما از آقای خمینی تقلید کنید."

شهید به جوانان عشق می‌ورزید و بعضی اوقات آن قدر به جوانان می‌کرد که مسن‌ترها اعتراض می‌کردند.

آن‌ها می‌گفتند پس ما چی؟! چرا این قدر به جوانان توجه می‌کنید؟! به بحث اصول دین، احکام، قرائت نماز و قرآن تأکید ویژه‌ای داشتند که بیشترین فعالیت‌شان روی جوانان بود.

دو - سه ماهی که شهید این جا بودند، هیچ دغدغه‌ای وجود نداشت. دست خط و فتوکپی کتاب "حکومت اسلامی و ولایت فقیه" را به ما می دادند تا ما مطالعه کنیم. مدتی که در روستای ما پیرامون مسایل دینی، احکام و حدیث‌های اجتماعی سخنرانی می کردند مشکلی برای ایشان پیش نیامد. در این منطقه ساواک نقشی نداشت. شجاعت و جوانمردی ایشان خیلی زیاد بود، همچنین درایت ایشان که باعث شده بود روستایی مثل "حصار سرخ" از پایگاه‌های انقلاب شود.



شهید یک زندگی ساده، معمولی و بدون تکبر داشتند و همواره ما را توصیه به ساده زیستی می‌کردند. از لحاظ معیشتی می‌توانستند زندگی خیلی خوبی داشته باشند، ولی نمی‌خواستند خود را پایین دنیا کنند! قبل از انقلاب شهید نزدیک خانه‌ی ما می‌نشستند. شبی می‌خواستند شام بخورند، من رسیدم، دیدم برای شام سیب زمینی پخته بودند. میهمانی روحانی از قم داشتند، ایشان با همان سیب زمینی پذیرایی کردند. شهید گفتند: "زندگی این است، روش زندگی ما این است!"

یکی از اهالی روستای حصار سرخ شاندریز

در اسفند ماه ۱۳۵۳ شهید موسوی با استفاده از تعلیمات سازنده و انقلابی استاد بزرگوارش سید علی خامنه‌ای (رهبرمعظم انقلاب مُنَّ)، به تألیف کتاب "شیوه امامان شیعه" با نام مستعار "سادات حسینی" توفیق یافت. در این کتاب به صورت مناظره، چهره‌ای از شیعیان راستین و روحانیت مرتجع را ترسیم و مقایسه کرد.

... آن که خداوند همه چیز به آن‌ها داده، شهدا هستند. خاصه در میان این‌ها، در میان این ستارگان، یک ماه‌ها، یک آفتاب‌ها هم دیده می‌شود. در میان این شهدای بزرگ، مثل مرحوم "هاشمی نژاد"، مرحوم "کامیاب" و مرحوم آقای "سید عباس موسوی قوچانی"، که من مدتی با او در نجف بودم. این آقا را آن جا دیدم. بسیار جوانِ منظم، منزه، عالی و موحد، که اسلام واقعاً در دلش رسوخ کرده بود. من به حالات، عمل و عبادت و متانت این جوان، این محصل عالی قدر غبطه می‌خوردم! بعد از این که من به ایران آمدم، رابطه‌ی نزدیک با ایشان داشتم. یعنی زیاد به ایشان نامه می‌نوشتیم و به وسیله‌ی ایشان نامه به کسان دیگر.

قسمتی از سخنان حضرت آیت‌ا... مشکینی، در باره‌ی شهید

مسافرتی به تهران داشتیم. هر روز می‌گفتند به بهشت زهرا علیها السلام برویم. مگر جایی بهتر از آن جا هست؟! آن روزها مصادف با عملیات بیت المقدس بود و شهید زیاد می‌آوردند.

در بهشت زهرا علیها السلام قدم می‌زدند و می‌گفتند: "من دوست دارم، اگر شهید شدم، مرا جایی دفن کنند که امام خمینی قدس سره قدم مبارکشان را گذاشته اند"

همین‌طور قدم زنان به مزار شهدای ۷۲ تن رسیدیم.

شهید گفت: "من واقعاً دوست دارم اگر خدا منی بر سر ما نهاد و من شهید شدم، همین‌جا

نزدیک شهدای هفت تیر دفن شوم "پس از شهادت ،  
قرار بود سید را در قم دفن کنیم .

اما وصیت نامه‌ی ایشان پیدا شد که وصیت  
کرده بودند او را در جوار شهدای ۷۲ تن در بهشت  
زهرا علیها السلام به خاک بسپارند و جالب این که یک  
جای خالی هنوز آن جا بود و ایشان را در همان جا به  
خاک سپردیم .

ایشان از شروع عملیات فتح‌المبین با خبر و شبانه به منطقه‌ی عملیاتی می‌روند. او نگذاشت من همراهش بروم. بعداً من از دوستانش شنیدم که نقل می‌کردند: (سحرگاه ششم فروردین ۱۳۶۱) منطقه عملیاتی رقابیه در جبهه‌ی شوش، زمانی که همراه شهید موسوی بودند، موقعیتی پیش می‌آید که افراد بدون آب و غذا مانده بودند. شهید موسوی به طرف سنگرهای عراقی‌ها می‌روند و از آن جا مواد غذایی برای رزمندگان می‌آورند!

در آن جا تیرباری از دشمن بوده که مرتب به سمت رزمندگان شلیک می‌کرده است و تعدادی از بچه‌ها را به شهادت می‌رساند. شهید موسوی به

تنهایی با اسلحه کمری "کلت" حرکت می کند و تپه را دور می زند و از زیر لوله‌ی داغ، تیربار را با دست خودشان می گیرد و تیربارچی را به هلاکت می رساند. در این زمان، توسط سربازان دشمن نارنجکی به سمت ایشان پرتاب می شود که با انفجار آن و اصابت ترکش به ناحیه‌ی سر، در سن ۳۶ سالگی شهید می شوند.

با متلاشی شدن سر شهید، شناسایی آن مشکل بود! با عقب نشینی عراقی‌ها، مدتی در خط مقدم دنبال پیکر ایشان گشتیم تا در میان شهدایی که به اندیشمک منتقل شده بودند، از طریق مدارکی که به همراه داشتند، توانستیم به هویت شان پی ببریم. روحانی عزیزی که با لباس رزم چریکی و عمامه در جبهه حضور یافت و به مقامی که همواره آرزویش را داشت، رسید.

**مجید براتیان، هم رزم و خواهرزاده شهید**

## فرازی از وصیت‌نامه

شهید

### بسمه تعالی

- خدای منان را شکر که نعمت بزرگ امامت را به ما ارزانی داشت و پیروی از امام عزیز را به امت ایران برای نجات از ظلمت، راه اصلی نجات قرارداد.

- به عنوان تقدیر از زحمات و الطاف امام عزیز، از همه ی کسانی که به من ظلم فردی کرده اند و بخشیدم.

- به بازماندگانم سفارش می کنم که در کارها خدا را اصل قرار دهند. روی خدا آن چنان حساب کنند که گویی او را می بینند.



آخر اگر شما او را نمی بینید، او که شما را می بیند!

- بارعایت بیشتر تقوا و عمل صالح، امام را یاری دهند. از شر نفس اماره، به خدا پناه برده و در مهار کردنش بکوشید.

- به فرزندان شهدا، مثل فرزندان خودتان نگاه کنید و برسید.

- اگر بخواهیم اسلام در مملکت علی ع بماند؟ بر قوه‌ی قضاییه است که از اجرای قانون در مورد همه کس به طور یکسان دریغ نرورد، تعلل نکند.

- از مبلغین اسلام درخواست عاجزانه دارم که در مورد ضوابط و روابط اسلام با ملت هرچه بیشتر سخن بگویند، چه در این صورت است

که با دیدن تخلفات از مسؤولین، از خط امام دل  
سرد نشوند.

- کتاب‌های شهید مطهری را بخوانند. مسجدها  
را خالی نگذارید. کمک به قوای سه گانه، پاسخ  
به "هل من ناصرینصرنی" امام حسین علیه السلام است.